

«هین تو کار خویش کن ای ارجمند»؛ برای احمد زیدآبادی عزیز

منبع: سایت زیتون، روز سه‌شنبه، مورخ: ۱۴۰۱/۹/۱

توضیح زیتون: انتشار دو یادداشت در زیتون در خصوص کناره‌گیری احتمالی احمد زیدآبادی از سیاست، در شرایطی که «خبر» جای دیگری است، از سر بی‌مسئولیتی و بی‌توجهی به وضعیت معترضان و خشونت سرکوبگران نیست. زیتون بر این باور است در این یادداشت و یادداشت پیشین، موضوع از یک امر حاشیه‌ای فراتر رفته و در آن‌ها رویکردی به اعتراضات از سوی برخی از نیروهای سیاسی نیز طرح و نقد شده است. زیتون حق جوابیه را برای آقای احمد زیدآبادی محفوظ می‌داند و از انتشار نوشته‌های دیگر تحلیل‌گران، مشروط به فراتر رفتن از موضوعات شخصی استقبال می‌کند در غیر این صورت با توجه به شرایط خاص خبری و سیاسی ایران، از پرداختن به این موضوع معذور است.

سلام احمد آقای عزیز

بر ما بسی کمان ملامت کشیده‌اند
تا کار خود ز ابروی جانان گشاده‌ایم
ای گل تو دوش داغ صبحی کشیده‌ای
ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم

نوشته «لحظة خداحافظی» شما را خواندم و سخت مغموم شدم از اینکه آماج «فحاشی چارپاداری تا تهدید به قتل و تجاوز جنسی» واقع شده اید و دردمندانه نوشته‌اید: «فشارها از همه سوست و من چنان تنها و غریب مانده‌ام که مرگ را بر هم‌وطنی با چنین افرادی ترجیح می‌دهم».

با خواندن نوشتار شما، انبوهی از خاطرات گذشته در ذهن و ضمیرم زنده شد؛ از روزگاری که در دهه‌های هفتاد و هشتاد شمسی هم‌دیگر را تهران می‌دیدیم و بحث و گفتگو می‌کردیم تا ایامی که پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ زندان بودید و شمه‌ای از آنچه در آن دوران سیاه و سرد و استخوان‌سوز حبس انفرادی بر شما رفته و رنج بی‌امانی را که تحمل کردید، از زبان همسر و پدر همسرتان می‌شنیدم.

نیک می‌دانم که تاب‌آوری در برابر این حملات بی‌امان و کمان‌های ملامتی که از هر سو روانه می‌شوند، سخت و نفس‌گیر است. «روزگار غریبی است نازنین!». همه ما در زمره قربانیان «استبداد دینی» و «ولایت مطلقه فقیه» موجود در داخل کشوریم. چه شما و من و افرادی چون ما که «خشونت پرهیز» اند و تمامیت ارضی کشور و مداخله نیروی خارجی، خط قرمزمان هست؛ چه هموطنانی که بر شما بانگ برآورده و دشنام

می دهند و توهین می کنند (البته از حملات نیروهای «سایبری» که در لباس مخالفان نظام به امثال ما حمله می کنند، نباید غافل بود)!

سوگ مندانه، حاکمیت باب گفتگو و تعامل را بسته و طی دو ماه گذشته بر ظلم عیان و عریان و سرکوب خونین اصرار ورزیده و مطالبات به حق جوانان را نادیده انگاشته و بر آن یکسره نام «اغتشاشات» نهاده، و تنها از ابزارهای «انکار»، «فرافکنی» و «سرکوب» برای مواجهه با آن مدد گرفته است.

«کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد». این روزها، اکثر ما ایرانیان حال خوشی نداریم. به تعبیر هوشنگ گلشیری فقید، آنقدر عزا بر سرمان ریخته اند که نمی دانیم برای کدام یک زاری کنیم: از مهسا و حدیث و نیکا و سارینا بگوییم یا فرشته و کیان و شهریار...؛ از ساری و آمل و تهران بگوییم یا سیستان و بلوچستان و کردستان و مهاباد و مشهد و شیراز...؛ برای بیش از سیصد و پنجاه هموطنی که در خون غلتیده اند بگرییم و مویه کنیم یا پانزده هزار هم وطنی که به زندان افکنده شده اند؛ از رئیس جمهور بی کفایت و بی آبرویی بگوییم که دیدار با او، حرمت و اعتباری برای شهروندان پیرامونی از جمله فوتبالیست ها باقی نمی گذارد یا از شادی غریب شماری از هموطنان پس از باخت تیم ملی فوتبال کشورمان، به سبب انباشت کینه و نفرت از حاکمیت متصلبی که جرات و توان پذیرش اشتباهات سهمگین خود و عذرخواهی را ندارد و در پی جبران نیست و بر نمی آید:

این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمتست
کین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

شما آماج حملات شهروندان آسیب دیده ای واقع شده اید که با «یاس» و «غم» و «استیصال» و «خشم عنان گسیخته» دست و پنجه نرم می کنید؛ پاشان و پریشان گشته اند، دستشان به مسببان و عاملان و آمران وضعیت موجود نمی رسد؛ خشم و خشونت کلامی خود را «جابه جا» نموده، متوجه شما کرده اند. هر چند سخت و جانکاه است؛ در عین حال به نظرم می توان آنها را درک کرد و فهمید، روش دگرستیزانه آنها را که «یا با مایی، یا علیه ما» و سخت بوی طرد و حذف «دیگری» می دهد، نقد کرد و به کار ایجابی خود پرداخت و به ادامه دادن، ادامه داد. متأسفانه، در نظام های استبدادی، خلق و خوی حاکمان در بخشی از مردمان رخنه می کند و دوگانه «خودی/غیر خودی» و خطای شناختی «تفکر همه یا هیچ/ تفکر سیاه و سفید» در سخنان و سلوک سیاسی شماری از شهروندان نیز ریزش می کند.

احمد آقای عزیز!

به رغم همه بادهای ناموافقی که می وزد، بر شما و من و ماست که در این اوضاع متلاطم که ز منجنیق فلک سنگ فتنه می بارد، صحنه را خالی نکنیم و مواضع اصولی، مستقل، مشفقانه و دردمندان خود را با هم وطنان

در میان بنهیم می‌دانم فضا دوقطبی است و از هر دو سو، حملات سنگین و تهورستان در کار است تا صداهای دیگر به محاق رود و مچاله شود. در عین حال، به نزد من، باید دل قوی داشت، خم به ابرو نیاورد و بر مواضع خود پای فشرد و مجدانه و صادقانه، کار خویش را پی گرفت و گفت و نوشت و گفتمان ساخت و به فردایی که پیش روی ماست اندیشید، که: «هین تو کار خویش کن ای ارجمند».

از این رو، به عنوان یک دوست قدیمی، از شما که خاطرش برایم سخت عزیز است، می‌خواهم که در تصمیم اخیر خود تجدید نظر کنید و عرصه عمومی را رها نکنید و بمانید و بپایید و درباره وضعیت متلاطم این روزهایمان بنویسید. هر چند قدم و قلم زدن در این مسیر پر سنگلاخ، اعصاب پولادین می‌خواهد و صبر ایوب، اما شما که از سلاله مصدق، شریعتی، بازرگان و سحابی هستید؛ سر رشته را نگه دارید و از جفاها بگذرید و به افق‌های دوردست بنگرید؛ به روزگاری که این صبوری‌ها و رشادت‌ها و پاک‌بازی‌ها و دلیری‌ها و با دل خونین لب خندان آوردن‌ها، به بار می‌نشیند و در ایران عزیزمان، مدنیت نهادینه می‌شود و «دگر ستیزی» تحت هر لوایی و به هر بهانه‌ای به محاق می‌رود و در آسمان مملکت، کبوتر آزادی و مدارا به پرواز در می‌آید:

«روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد

و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت

روزی که کمترین سرود

بوسه است

و هر انسان

برای هر انسان

برادری ست...

روزی که ما دوباره برای کبوترهایمان دانه بریزیم

و من آنروز را انتظار می‌کشم

حتی روزی

که دیگر نباشم»

برادر کوچکتان

سروش دباغ